



انواع خانواده ها از نظر تربیت :

- به طور خلاصه از نظر نحوه تربیت کودک و بطور کلی نحوه اداره سیستم خانواده می توان ۴ نوع خانواده را مشخص کنیم که عبارتند از:
- ۱) خانواده خشک و سخت گیر (والدین سخت گیر و مستبد)
 - ۲) خانواده سهل گیر و آسان گیر
 - ۳) خانواده گسسته (خانواده پریشان)
 - ۴) خانواده دمکرات (خانواده سالم)

الف) خانواده خشک و سخت گیر (مستبد) :

- ۱) پدر و مادر ها با بچه ها همان طور رفتار می کنند که والدین خودشان رفتار کرده اند.
- ۲) تصمیم گیری با یکی از والدین خصوصا پدر انجام می گیرد. معمولا پدر خانواده حاکم بر رفتار و اعمال فرزندان است و هیچ یک از اعضای خانواده اجازه اظهار نظر ندارند .
- ۳) والدین چنان رفتار می کنند که فرزندان می آموزند حق هیچ گونه ابراز عقیده ای را (حتی در مواردی که می توانند مانع از بروز بعضی مشکلات برای خانواده گردند) ندارند.
- ۴) اگر فرزندان از فرمان والدین اطاعت نکنند ، والدین آنان

- ناراحت ، خشمگین و آزرده خاطر می شوند.
- (۵) فرزندان جرات سؤال کردن در مورد انجام دادن یا انجام ندادن کارها را ، از والدین خود ندارند.
- (۶) والدین بر رفتار و کارهای فرزندان خود کنترل شدید دارند و همه تصمیمات را شخصا اتخاذ می کنند.
- (۷) والدین دلیلی را - برای دستوراتی که صادر می کنند - برای فرزندان خود ارائه نمی دهند و از آنان می خواهند بدون چون و چرا از این دستورات اطاعت کنند.
- (۸) نسبت به رعایت نظم و انضباط ، ارزشی افراطی قایل هستند و والدین توانایی تحمل هیچ گونه بی نظمی را از طرف فرزندان خود ندارند.
- (۹) به سخنان کودکان خود گوش نمی دهند و اگر هم سخنی را بشنوند برای آن است که با آن مخالفتی را نشان دهند.
- (۱۰) در مواردی که فرزندان خود را نصیحت یا آنان را از انجام دادن کاری منع می کنند ، دلیل خاصی را ارائه نمی دهند.
- (۱۱) برای تصمیمات فرزندان خود ، حتی اگر این تصمیمات معقول و مستند باشد ، احترام قائل نیستند.
- (۱۲) معتقدند که چون سن ، تجربه و دانش آنان بیشتر از فرزندانشان است ، بنابراین ، حق دخالت در همه امور و حتی در خصوصی ترین کارهای فرزندان خود را دارند.
- (۱۳) برخورد آنان با فرزندان خود احترام آمیز نیست و حتی از تحقیر فرزندان خود در حضور دیگران نیز ابایی ندارند.
- (۱۴) غالبا نیازهای عاطفی کودکان ارضاء نمی شود.
- (۱۵) ممکن است که والد ضعیف در چنین خانواده ای با کودکان ائتلاف (طرف کودک را بگیرند) کنند در چنین حالتی ارزش هر دو والد نزد کودک شکسته می شود . اگر بنا باشد یکی از والدین به عنوان منبع قدرت خانواده آسیب ببیند می توان تصور کرد والد دیگر نیز ارزش پیشین خود را نخواهد داشت.
- (۱۶) چنین کودکانی احتمالا جذب گروه های بیرون شده و با

عزت نفس پائینی که دارند دچار بزهکاری می شوند.

(۱۷) بسیاری از این والدین ممکن است به خاطر کمال گرایی که دارند ، کودکان را تحت فشار قرار دهند و از آنها بالاترین انتظارات را داشته و پیوسته به شکل نوین بر آنها سخت گیری کرده و برنامه های سخت گیرانه برایشان تدارک ببیند.

(۱۸) احتمال دروغ گویی و ریا کاری در کودکان چنین خانواده هایی به علت ترس از تنبیه و سرزنش افزایش می یابد.

(۱۹) چنین کودکانی به علت اینکه مرتبا علایق شان سرکوب شده و موجب تحقیر قرار گرفته اند و هم این که دیگران برای اموراتشان تصمیم گرفته اند ، از خلاقیت کمی برخوردارند . اگر چه ممکن است به علت سخت گیری والدین از نظر آموزش بعضی از مهارتها ، پیشرفتی کرده باشند.

(۲۰) اضطراب ، افسردگی ، همچنین وسواس و کمال گرایی ، نا امیدی و بسیاری از مشکلات روانی ممکن است دامن گیر کودکان خانواده های سخت گیر گردد.

(۲۱) غالبا والدین سخت گیر ، خود را منطقی نیز تصور می کنند. و برای هر کارشان دلیل تراشی می کنند. ولی غیر مستقیم به خاطر سختی گیری آنهاست که کودکان **فرمانشان** را اجرا می کنند **نه منطقتشان**.

(ب) خانواده سهل گیر و آسان گیر:

(۱) پدر و مادر به دنبال نیازهای ارضاء نشده خودشان هستند. دنبال جوانی و نوجوانی و دل مشغولی های خود هستند.

(۲) به امر تربیت و ارضاء نیازهای جسمی و روانی کودک نمی پردازند و چون آسان گیر هستند ، برای خاموش کردن صدای بچه، هر چه کودک شان از آنها میخواهد، آنها انجام می دهند . لذا کودک پرتوقع بار می آید.

(۳) هدف ها و انتظارات برایشان روشن نیست و به همین دلیل

- ، در تربیت فرزندان خود از روش ، فلسفه یا دیدگاه خاصی پیروی نمی کنند.
- (۴) هیچ نوع کنترلی بر رفتار فرزندان خود ندارند و آنان را کاملاً آزاد می گذارند تا به هر نحوی که خود مایل هستند ، شیوه های خاص زندگی خود را انتخاب و به کار گیرند.
- (۵) هیچ نوع انتظار و توقع خاصی از فرزندان خود ندارند و فرزندان نیز به نوبه خود می آموزند که والدین نباید از آنان انتظار خاصی را داشته باشند.
- (۶) نسبت به رفتار فرزندان خود ، حتی در مواردی که مورد آزار و اذیت خود آنان و دیگران قرار می گیرند ، توجه خاص نشان نمی دهند و در این موارد ، بی تفاوت عمل می کنند.
- (۷) اگر فرزندان خانواده از دستورات آنان اطاعت نکنند ، ناراحت نمی شوند و چنان رفتار می کنند که گویی عدم اطاعت از دستورات والدین امری طبیعی ، عادی و متداول است.
- (۸) در پاداش دادن (وقتی از فرزندان رفتار پسندیده ای سر می زند) یا تنبیه آنان (در هنگامی که کار خلاف از آنان سر می زند) سهل انگاری کرده و بی تفاوت هستند.
- (به یاد داشته باشیم که منظور از تنبیه کردن در معنای روانشناختی آن ، محروم کردن فرزند از پاداش است و تنبیه بدنی مورد نظر نمی باشد).
- (۹) شیوه های رفتاری والدین چنان است که در فرزندان اعتماد لازم را نسبت به آنان ایجاد نمی کنند.
- (۱۰) نسبت به تکالیف و نمرات درسی فرزندان خود توجه نشان نداده و علاقه ای نیز به همکاری با معلمان و مدیریت مدرسه محل تحصیل آنان ندارند.
- (۱۱) آنچه را که فرزندان اراده کنند یا بخواهند ، برای آنان تهیه می کنند و در این مورد ، سلیقه خاصی را اعمال نمی کنند.
- (۱۲) هیچ گونه تلاش خاصی را در زمینه استقلال فرزندان خود انجام نمی دهند و چنان چه یکی از فرزندان شدیداً به آنان

وابسته باشد ، کار خاصی را در زمینه کاهش این نوع وابستگی که بعدا برای آنان مشکل ساز خواهد بود ، انجام نمی دهند.

(۱۳) نظم و ترتیب را در محیط خانواده رعایت نمی کنند و از فرزندان خود نیز انتظار خاصی در این زمینه ندارند.

(۱۴) فرزندان خود را برای انجام هر کاری آزاد می گذارند و حتی در مواردی که مداخله آنان لازم به نظر می آید ، دخالت نمی کنند.

(۱۵) این بچه ها چون در زندگی با موانع مواجه نشده اند ، لذا وقتی وارد جامعه می شوند به خاطر عدم تجربه کافی ، زود تسلیم میشوند و شکننده می گردند.

ج) خانواده گسسته یا خانواده پریشان :

(۱) در این خانواده ها به علت اختلاف بین والدین ، معمولا به صورت قهر و آشتی به سر می برند که تاثیر منفی روی کودکان می گذارد.

(۲) گاهی کودک به عنوان قاضی در نظر گرفته می شود و گاهی قربانی یکی از طرفین می گردد.

(۳) کودک علاوه بر اینکه نیازهای روانی و جسمانی اش ارضا نمی گردد، بتدریج الگوهای پرخاش گری را می آموزد .
(کودکانی که بدون مقدمه بچه های دیگر را می زنند)

(۴) میزان ارزش و احترامی که هر یک از افراد خانواده برای خود قائل هستند، ناچیز است .

(۵) چهره افراد خانواده غالبا عبوس و افراد خانواده معمولا غمگین ، گرفته ، افسرده و بی احساس به نظر می آیند

(۶) گوش افراد خانواده برای شنیدن خواسته های یکدیگر سنگین است و صدای آنان یا بلند و خشن و گوش خراش است و یا به اندازه ای آرام و نجوا مانند است که به سختی

قابل شنیدن می باشد.

(۷) نشانه دوستی و صمیمیت در بین افراد خانواده کم است و در مواردی حتی از وجود یکدیگر نیز بی اطلاع هستند.

(۸) شوخی های افراد خانواده با یکدیگر در بیشتر اوقات گزنده ، بیرحمانه و مبتنی بر قساوت قلب است.

(۹) بزرگترهای خانواده تا آن میزان سرگرم امر و نهی کردن و دستور دادن به کوچکتر ها هستند که برای مثال پدر و مادر هرگز نمی فهمند فرزندان آنان دارای چه ویژگیهای شخصیتی هستند.

(۱۰) فرزندان خانواده کمتر از وجود پدر و مادر خود به عنوان دو انسان بالغ ، فهمیده ، باشعور ، اصیل و دوست داشتنی ، بهره مند می شوند .

(۱۱) پدر و مادر برای احتراز و دوری از یکدیگر ، آن چنان خود را مشغول کارهای خارج از محیط خانواده می کنند که گویی تنها وظیفه آنان کار کردن و تامین مایحتاج زندگی است.

(۱۲) افراد خانواده ، احساس تنهایی و بی یاور بودن می کنند و به این باور می رسند که بیچاره و نگون بخت هستند و در واقع نوعی درماندگی آموخته شده را تجربه می کنند .

(۱۳) افراد خانواده غالباً تکانشی عمل می کنند ، عصبی هستند ، احساس گناه و تقصیر می کنند یا بر عکس ، احساس می کنند مورد ظلم و ستم قرار گرفته اند و برای جبران این احساس گناه با یکدیگر رفتاری بسیار خشونت آمیز و غیر انسانی نشان می دهند.

(۱۴) افراد خانواده برای کنترل امور غیر ممکن ، تلاش فراوان می کنند و هرگز متوجه نمی شوند که انجام بعضی از

خواسته های آنان به وسیله طرف مقابل ، غیر ممکن است

(۱۵) افراد خانواده گاه گرفتار مشکل کمال طلبی می شوند و در این راه ، هم خود متحمل فشارهای روانی زیاد می شوند و هم برافراد دیگر خانواده فشارهای فزاینده ای را وارد می آورند.

۱۶) افراد خانواده حالت اصطلاحاً نهایت نگری دارند. و در نظر آنان همه پدیده های عالم در دو حد یک طیف هستند و هر پدیده ، شی ، صفت ، مفهوم یا سفید است یا سیاه - یا خوب است یا بد - یا زیان آور است یا سودمند - یا دوست داشتنی است یا غیر دوست داشتنی - لذا هیچ حد واسطی را در نظر نمی گیرند.

۱۷) وابستگی افراد خانواده با یکدیگر نا سالم است و در این موارد یا نسبت به احساسات ، خواسته ها و نیازهای خود بی توجه هستند یا خود را مرکز و محور عالم به حساب می آورند و خود خواهی آنان در همه رفتارهایشان تجلی پیدا می کند.

۱۸) افراد خانواده نسبت به هر موضوع یا پدیده ای تعصب بی مورد و شدید نشان می دهند و این ویژگی باعث می شود از استدلال ، منطق ، و عقل سلیم فاصله بسیار داشته باشند.

۱۹) افراد خانواده و خصوصاً فرزندان این خانواده ها با یکدیگر به رقابت ناسالم می پردازند و موفقیت یکی از آنان در زمینه خاصی (مثل موفقیت شغلی ، خرید یک ماشین ، خرید یک لباس و ...) موجب رنجش ، نگرانی ، اضطراب و حسادت شدید فرد یا افراد دیگر خانواده می شود .

۲۰) افراد خانواده مسائل و مشکلات خود را انکار می کنند و به همین دلیل نیز مشکلات آنان هرگز حل نمی شود و این مشکلات در همه ابعاد رفتاری آنان تجلی پیدا می کند.

۲۱) افراد خانواده در مورد خود و دیگران به داوری ها و قضاوت های نادرست می پردازند و یکی از اعتیاد های مضر و

در عین حال لذت بخش آنان ، غیبت و بدگوئی از دیگران است (۲۲) دروغگویی در بین اعضای خانواده شایع است و هر یک از افراد خانواده یاد گرفته اند که برای اجتناب از درگیری و مشاجره های پایان ناپذیر بعدی ، به افراد دیگر دروغ بگویند.

۲۳) به سادگی افراد خانواده به یکدیگر فحش می دهند ، همچنین خشونت های جسمی نیز رایج است. و نگرش هر

یک از افراد خانواده بر این استوار است که طرف مقابل آنان فردی خود رای ، نفهم ، خود خواه و ... است و بهترین راه برای به زانو در آوردن او کتک زدن و تحقیر اوست.

۲۴) نگرش های افراد خانواده در زمینه های مختلف ، تحریف شده است و باورداشت هایی نظیر - به زن نمی توان اعتماد کرد - همه آدمها بد هستند - هر فرد باید فقط به فکر خودش باشد و ... به سادگی تبلیغ می شود.

۲۵) فرزندان خانواده میل شدیدی را برای مورد تایید قرار گرفتن به وسیله اولیای خود نشان می دهند و با از دست دادن هویت خود و نیز بر خلاف میل و خواسته خویش ، به خواسته های هر چند نادرست پدر و مادر یا بزرگ ترها تن در می دهند.

۲۶) احساس عدم رضایت از خود یا حالت از خود راضی بودن افراطی در بین افراد خانواده شایع است و آثار این نوع احساس در همه ابعاد رفتاری آنان مشاهده می شود

۲۷) احساس تنهایی و بی یار و یاور بودن در بین اعضای خانواده شایع است و در این راه به بن بست روانی یا غم و اندوه و مزمن و افسردگی می رسند .

۲۸) افراد خانواده از اضطراب دائمی و احساس سردرگمی در رنج هستند و به همین دلیل ، اختلالات شناختی ، هیجانی و نیز اختلالات رفتاری در بین این خانواده ها شایع است.

(د) خانواده سالم یا خانواده دمکرات :

- ۱) افراد خانواده سرزنده و با محبت هستند و همه رفتار و اعمال آنان با نوعی اصالت توأم است .
- ۲) افراد خانواده به طور آشکار رنج و ناراحتی و نیز احساس همدری خود را نسبت به افراد دیگر خانواده بیان می کنند.

- ۳) افراد خانواده از ریسک (خطر کردن) معقول و سنجیده نمی‌هراسند و می‌دانند که ممکن است با خطر کردن اشتباهاتی نیز داشته باشند، ولی اشتباهات شخصی هم می‌تواند خود مقدمه‌ای برای شناخت اشکالات شخصی و بنابراین زمینه‌ای جهت رشد و کسب تجربه بیشتر باشد.
- ۴) افراد خانواده برای یکدیگر ارزش و احترام قایل‌اند و یکدیگر را دوست دارند و از این احساس خود شادمان هستند.
- ۵) روابط افراد خانواده با یکدیگر هماهنگ و روان است و با آهنگی پرمایه و روشن با یکدیگر سخن می‌گویند.
- ۶) زمانی که در خانواده سکوت برقرار است، سکوتی است آرام بخش و نه سکوت مبتنی بر ترس یا احتیاط.
- ۷) وقتی در خانواده سرو صدا هست، صدای فعالیتی پر معنی و مفید است، نه غرشی رعد آسا برای خفه کردن صدای دیگران.
- ۸) هریک از اعضای خانواده می‌دانند حق آن را خواهند داشت که حرف خود را به گوش دیگران برسانند و در این زمینه نیازی به سکوت و تحمل فشار حاصل از آن نمی‌باشد.
- ۹) اگر یکی از اعضای خانواده هنوز فرصتی برای صحبت کردن پیدا نکرده است، به دلیل تنگی وقت بوده است نه به دلیل کمی محبت و کم توجهی و یا بی‌ملاحظه بودن اعضای دیگر خانواده.
- ۱۰) اعضای خانواده به راحتی یکدیگر را نوازش می‌کنند و در آغوش گرفتن فرزندان توسط پدر و مادر امری عادی و توأم با تجربه عشق و محبت خانوادگی است.
- ۱۱) افراد خانواده صادقانه با هم صحبت می‌کنند، با علاقه به سخنان یکدیگر گوش می‌دهند، با یکدیگر رو راست و صادق هستند و به راحتی علاقه خود را به یکدیگر نشان می‌دهند.
- ۱۲) افراد خانواده به راحتی و آزادانه با یکدیگر درد دل می‌کنند و این حق را دارند که درباره هر موضوعی (مثل ناکامی‌ها،

ترس ها ، صدمه هایی که دیده اند ، خشم خود ، انتقاد از دیگری ، خوشی ها یا کامیابی ها) ، با یکدیگر سخن بگویند .
(۱۳) افراد خانواده برای کارهای خود برنامه ریزی می کنند و در این راه اگر مشکلی مزاحم اجرای برنامه های از قبل تعیین شده آنان شود ، به سادگی خود را با آن تطبیق می دهند و در نتیجه قادر هستند بدون احساس ترس یا وا همه ، مشکلات زندگی خود را حل و فصل کنند .

(۱۴) در خانواده ، زندگی آدمی و احساسات بشری، بیش از هر عامل دیگری مورد توجه و احترام است .

(۱۵) در خانواده ، پدر و مادر خود را مدیر یا رهبر خانواده می دانند نه رئیس یا ارباب خانواده و نیز می دانند که در موقعیت های مختلف چگونه به فرزندان خود بیاموزند تا به مرحله یک انسان واقعی بودن نزدیک شوند .

(۱۶) اعضای خانواده در مورد اشتباهات خود (در قضاوت ، رفتار ، بروز هیجانها و ...) به همان سهولتی با یکدیگر سخن می گویند که در مورد اعمال ، کردار و گفتار صحیح خود اظهار نظر می کنند .

(۱۷) رفتار اولیای خانواده با آنچه به فرزندان خود می گویند - یا توصیه می کنند - مطابقت کامل دارد و در این راه از خود صداقت بسیار نشان می دهند.

(۱۸) پدر و مادر خانواده مانند هر مدیر یا رهبر موفق ، نسبت به زمان حساس هستند و مترصد آن می باشند تا از هر فرصت مناسب برای سخن گفتن و تعامل با فرزندان خود ، استفاده کنند.

(۱۹) اگر یکی از افراد خانواده مرتکب اشتباهی شد و نادانسته خسارتی ایجاد نمود ، پدر و مادر و بزرگترها در کنار او قرار می گیرند تا از او حمایت کنند . این رفتار باعث خواهد شد تا فرزند بی دقت ، بر احساس ترس یا گناه خود فایق آید و از فرصت آموزشی که پدر و مادر برای او فراهم کرده اند ، بیشترین بهره

را بگیرد.

۲۰) اولیاء خانواده می دانند که فرزندانشان عمدا بدی نمی کنند. به همین دلیل ، اگر متوجه شوند که فرزند آنان در زمینه ای خرابکاری کرده است به این نتیجه می رسند که یا سوء تفاهمی در کار بوده است و یا احساس ارزش فردی و احترام به خویشان ، در فرزند آنان کاهش پیدا کرده است و باید برای این مشکل راه حلی را پیدا نمایند.

۲۱) اولیا خانواده می دانند هنگامی فرزند آنان برای یادگیری آمادگی بیشتری خواهد داشت که خود را با ارزش بداند و احساس کند که دیگران نیز برای او ارزش قایل هستند.

۲۲) اولیاء خانواده می دانند که هر چند با شرمنده ساختن کودک و تنبیه بدنی فرزندان می توان رفتار آنان را تغییر داد ، اما این آگاهی را نیز دارند که آثار این تنبیه ها بر ذهن آنان باقی می ماند و به سادگی و به سرعت قابل ترمیم نمی باشد.

۲۳) وقتی یکی از فرزندان خانواده عملی را انجام می دهد که برای تصحیح عمل یا کار او الزامی به نظر می آید ، پدر و مادر آموزش فرزند خود را با گوش دادن - حس کردن - فهمیدن - و در نظر گرفتن زمان و دوره خاص رشد او ، آغاز می کنند.

۲۴) پدر و مادر خانواده می دانند که در زندگی هر شخص مشکلاتی پیش خواهد آمد و اجتناب از همه مشکلات زندگی امکان ناپذیر می باشد . بنابراین گوش به زنگ آن هستند که برای هر مشکل تازه ، راه حلی پیدا کنند و به فرزندان خود نیز می آموزند تا چگونه در حل مشکلات از خلاقیت و نو آوری بهره بگیرند .

۲۵) اولیای خانواده می دانند که تغییر و تحول از ویژگیهای زندگی است ، بنابراین ، می پذیرند که فرزندان آنان به سرعت مراحل مختلف رشد را طی می کنند و هیچگاه نباید سد راه رشد و تغییر فرزندان خود شوند .

(ه) خانواده آشفته :

- (۱) در خانواده ارزش و احترامی که هر فرد برای خود قائل است در حد پائین می باشد.
- (۲) ارتباطها غیر مستقیم ، مبهم و کاملا نادرست است.
- (۳) قواعد و مقررات خانواده ، خشک ، نامردمی ، ناسازگار و همیشگی است.
- (۴) پیوند و رابطه با جامعه بسته ، مایوس کننده و یاس آور است و براساس ترس انجام می گیرد.

(و) خانواده سالم یا بالنده:

- (۱) سطح ارزش و احترامی که هر فرد برای خود قایل است ، در حد معقول و منطقی می باشد.
- (۲) ارتباطها مستقیم ، واضح ، صریح و مبتنی بر درستکاری است.
- (۳) قواعد قابل انعطاف ، انسانی ، منطقی دستخوش تغییر است.
- (۴) پیوند با جامعه باز ، سالم و امید بخش می باشد.

به آن امید که کانون خانوادگی شما عزیزان همیشه گرم و پر رونق و نشاط باشد.

واحد مشاوره